

اسلام شناسی اجتماعی در ایران

زن در گرداب شریعت

(زن و بنیادگرایان اسلامی در ایران)

توجه: برای تهیه کتاب به کتابفروشی‌های معتبر در اروپا و آمریکا و یا مرکز توزیع آن در آلمان، کتابفروشی فروغ تلفن: ۰۰۴۹۲۲۱۹۲۳۵۵۷۰۷ و فاکس ۰۰۴۹۲۲۱۲۰۱۹۸۷۸ مراجعه فرمائید.

آدرس برای اظهار نظر و اطلاعات:
ggheyredini@yahoo.com

پروفسور رضا ایرملو

استاد جامعه شناسی - سوئد



فصل هشت

تیپ "زن ایده آلی" و تبعیت شرعی

رابطه فرزندان با پدر

۱- فرزندان پدر، نه مادر

علی شریعتی به حد کافی روی رابطه فاطمه با پدرش تأکید می‌کند. بر این عقیده، فاطمه نه فقط تربیت شده‌ی پدر است، بلکه پدر به ایشان لطفی خاص و عشقی ویژه دارند. طبق این روایت، فاطمه آرزوها و ایده‌آل‌های پدر را نمایندگی می‌کند و به مقررات تربیتی سخت‌تری هم‌گردن می‌نهد که ویژه‌ی اوست و شامل خواهرانش نمی‌شود.

اما با توجه به هدف‌هایی که وی با معرفی فاطمه‌ی ایده‌آل خود جستجو می‌کند، پرداختن وی به رابطه‌ی فاطمه با پدرش تصادفی نمی‌نماید و می‌تواند ناظر بر تأکید شریعتی بر احکام اسلامی‌ای باشد که دختر را فرزند پدر می‌شناسد، نه مادر. بر این اساس، این پدر است که می‌باید و می‌تواند در مورد دخترش تصمیم بگیرد و حتی اگر پدر در قید حیات نباشد، باز هم نیابت تصمیم‌گیری در مورد فرزند و دختر به مادر نمی‌رسد. برای نمونه هر دختری در هر سنی که می‌خواهد باشد، تا زمانی که دختر و باکره است، باید اجازه‌ی پدرش را برای ازدواج خود جلب کند، ولی اگر پدر نبود (مرده یا غایب بود) این وظیفه و اختیار به پدر پدر و جد پدری می‌رسد تا به مادر و جد مادر (۱۲۹).

هم‌چنین طبق قوانین اسلامی و شریعت شیعه، پدر می‌تواند دختر خود را حتی اگر ۹ سال تمام را هم پر نکرده باشد شوهر دهد (۱۳۰) و دختر، حتی اگر از

(۱۲۹) - مراجعه شود به: ۱- سید حسین صفایی و اسدالله امامی؛ ۲-

توضیح المسائل محشی، شامل فتاوی سید حسین طباطبایی بروجردی با حواشی

مراجع بزرگ شیعه، از جمله آیت‌های الله: خوبی، خمینی، شریعتمداری و غیره.

(۱۳۰) - خمینی، مسأله‌ی ۲۳۷۵، رساله‌ی توضیح المسائل، ص ۳۳۰.

گزینش و تصمیم پدر خود ناراضی باشد، تا زمانی که ۹ سال تمام را پر می‌کند باید به وظیفه‌ی همسری اجباری تن دهد و بر سرنوشتی که پدر تعیین کرده بوسه بزند و تمکین کند. بگذریم که خود آقایان هم می‌دانند که یک بچه‌ی کمتر از ۹ سال از راضی بودن و نبودن چیزی نمی‌فهمد و این حرف‌ها اساساً تعارفی است که مورد اجرایی پیدا نمی‌کند. می‌گویند که این کودک زن شده، به وقتی که سن ۹ سالگی را پر کرد، می‌تواند به شرطی که دلیل قابل پذیرش شرعی داشته باشد تقاضای طلاق کند، ولی این نیز بدان معنی نیست که چنین کودک زن شده‌ای حتی با اثبات نیت خلاف پدرش حتماً می‌تواند از همسرش جدا شود.

اما "حق پدری" فقط در امر ازدواج بکار نمی‌آید و در واقع بدون هر گونه مرز و مانعی از ساده‌ترین امور تا مسایل مربوط به حق حیات فرزندان را در بر می‌گیرد. این حق تا به حدی معتبر است که طبق احکام شرعی و اسلامی: "پدر یا جد پدری (حتی اگر) فرزند خود را بکشد، قصاص نمی‌شود" (۱۳۱).

بر اساس احکام شرعی، شرط اول اسلامی رفتار کردن یک دختر، گردن نهادن به تصمیم و رأی پدر و البته پدر مسلمان است، ولو که تصمیمات شرعی پدر که ناظر بر قدرت بدون مرز پدر در یک نظام پدرسالار قبیله‌ای است با هیچ عقل و منطق و اصول امروزی نخواند و با قراردادهای اجتماعی بشر متمدن امروزی کاملاً مغایر باشد. این حکم شرعی، منطبق بر کتاب آسمانی و سنت نبوی است و پذیرش آن بر هر مسلمان لازم و واجب است، چه رسد به عالم اسلامی‌یی مثل شریعتی. به همین خاطر است که وی موضوع رابطه‌ی زن ایده‌الی خود با پدرش را به تفصیل شرح می‌دهد تا نشان دهد که در جایگاه رفیع "فاطمه‌وار" بودن ایستادن و "فاطمه‌وار" زندگی کردن، بهای خود را

(۱۳۱) - قانون مجازات عمومی در ایران، ماده ۲۲۰ قانون قصاص، ص ۶۲.

می‌طلبید و تبعیت بدون چون و چرا از رأی و اراده‌ی پدر، اولین پرداختی است.

۲- حق کنترل جنسی و همسرگزینی

تصادفی نیست که شریعتی موضوع ازدواج و خواستگاری فاطمه را هم چون معامله‌ای بین خواستگار و پدر دختر مطرح می‌کند و رابطه‌ی آن دو را به زیبایی تمام وصف می‌کند (۱۳۲). در حقیقت وی از این طریق به دختران مخاطب خود در تهران قبل از اسلامی شدن اخیر، پیام می‌دهد که: — «دامادگزینی» حق طبیعی و دینی پدران است و اگر آنها هم می‌خواهند «فاطمه‌وار» زندگی کنند باید که این حق را به رسمیت بشناسند، حرف پدرشان را به جان و دل بشنوند، به انتخاب و رأی پدر خود گردن نهند، از فردگرایی و استقلال پرهیزند و اعتقاد و پذیرش و تسلیم را جایگزین هر چون و چرایی کنند.

حق «همسرگزینی» یا «دامادگزینی» اتفاقاً یکی از مسایلی بود که در زمان این آقایان در تهران مطرح بود و اصلاح‌طلبان و محافظه‌کاران لایه‌های مختلف، در مورد آن صف‌بندی‌ها و جانبداری‌های خود را داشتند. گروه اول حق انتخاب همسر را به خود دختران و پسران می‌داد و برای تحقق این امر از آزادی رفت و آمد دختر و پسر و از بین رفتن جدایی جنسی در مدرسه و جامعه دفاع می‌کرد، اما گروه دوم که مثل شریعتی در جایگاه سنت‌گرایی اسلامی ایستاده بود، این حق را متعلق به خانواده و طبیعتاً پدر می‌دانست و «جدایی جنسی» را هم لازمه‌ی این فرم زندگی می‌شمرد. از این رو، چنین اظهار نظری در چنان فضایی، تصادفی نبود و جانبداری قابل پیش‌بینی او از

(۱۳۲) - شریعتی، پیشین، ص ۱۳۸-۱۳۷.

خط محافظه‌کاران اسلامی و بازاری در تهران و سایر شهرهای ایران را نمایندگی می‌کرد.

۳_ حضانت نه، مالکیت

رأی و نظر شرع اسلام در مورد حق پدر برای حضانت از فرزندان معرف خاص و عام است. بر اساس این احکام شرعی، مادر عملاً کاری نمی‌کند جز پروردن نطفه‌ی مرد، رشد دادن آن به موجودی زنده و زائیدن این امانت مردانه. از همین رو است که به هنگام طلاق و جدایی، مادر صاحب چیزی بیش از پاداش زحمت بارداری فرزند پدر و به قول شریعتی، بهای شیری که به او داده است، نیست. این در حالی است که پدر صاحب منحصر به فرد فرزندان خود است و شرعاً می‌تواند حق حضانت و تربیت فرزندان را از مادر سلب کند و خود به عهده بگیرد، یا به دیگری واگذارد. حق مادر برای نگهداری فرزندان در طفولیت - پسر تا دو سالگی و دختر تا هفت سالگی - نیز به معنی حضانت فرزند نیست، بلکه طبق احکام شرعی، مادر نقش و وظیفه‌ای جز دایه‌ی بچه‌های پدر را ندارد و از نظر حقوقی نیز از حقوق و اختیارات دایه‌ی موظف و طبیعی برخوردار است تا حقوق مادری که حضانت فرزندان را داراست.

اما این همه فقط ظاهر امر و قسمت قابل رویت کوه یخی شناور در دریاست، زیرا که پدر فقط حضانت و حق تربیت فرزندان را ندارد، بلکه طبق احکام اسلامی و سنت‌های باقیمانده از دوره‌ی مورد مراجعه‌ی بنیادگرایان اسلامی:

— ولی و صاحب فرزندان خود هم هست و حق جان و مال و خون و خونخواهی آنان را دارد.

نمونه‌ای از تحقق این چگونگی را در گزارش مجله‌ی زنان چاپ تهران

می خوانیم. بنا به این گزارش (۱۳۳) گویا مادر ناتنی دختر بچه ای ۱۱ ساله در تهران به بهانه های مختلف وی را شکنجه می دهد و این کار را رفته رفته تا به سوزاندن و داغ کردن بچه پیش می برد. مادر تنی دختر بچه، از زمان جدایی از همسرش ارتباط خود را با فرزندش از دست داده است و پدر دختر به هر سببی، گویا به خاطر علاقه به زن جدیدش، اعتراضی به کار وی نمی کند و با شکنجه شدن بچه اش به نوعی کنار می آید. گویا مادر ناتنی، دختر بچه ی بیچاره را تهدید می کند که اگر در این مورد حرفی به کسی بزند، صورتش را داغ خواهد کرد تا عمری روی بیرون آمدن از خانه را نداشته باشد. در این شرایط غیر انسانی است که رفته رفته پدر نیز در شکنجه دادن فرزند به مادر ناتنی می پیوندد و هر دو به همراه هم، خانه را برای دخترک بیچاره به شکنجه گاه جمهوری اسلامی تبدیل می کنند.

پس از مدتی معاون دبستانی که دختر بچه در کلاس پنجم آنجا درس می خواند، متوجه می شود که او توانایی راه رفتن ندارد. نتیجه ی پرس و جو از دختر بچه ی بیچاره، شکنجه و سوختگی شدید پاهای وی را برملا می کند. با این وجود، مدتها طول می کشد تا مسئولان مدرسه بتوانند موضوع را به منابع قضایی خبر دهند و موضوع را در منابع قضایی جمهوری اسلامی قابل طرح و بررسی کنند. علت این تأخیر هم آنست که:

— طبق مقررات شرعی در ایران اسلامی، دیگر دادستان به قول معروف مدعی العموم همه نیست و مثل گذشته و مانند همه ی سیستم های قضایی در دنیای متمدن امروزی، نمی تواند علیه همه ی تجاوزات و کتک ها و شکنجه ها اقدام و اعلام جرم کند.

طبق احکام شرعی حاکم بر ایران کودکان جزو آن دسته از مردمندها که جانشان ذاتاً و بلاشروط در حراست و حفاظت قانون نیست، بلکه صرفاً به پدر تعلق

(۱۳۳) — سال ششم، شماره ۴۰، دی و بهمن ۱۳۷۶، ص ۵-۴.

دارند و این پدر است که می‌تواند برای بررسی شکنجه‌ی فرزند خود، به دادگاه شکایت و اعلام جرم کند، یا همه چیز را ببخشد و هیچ کاری نکند. این است که اعلام جرم قضایی پس از پرس و جو و دعوت از پدر و وادار کردن وی به این کار میسر می‌شود و به همین علت، زمان می‌برد. از آن پس مجتمع قضایی ونک کار پیگیری را به عهده می‌گیرد. تحقیقات پزشکی قانونی ۱۵ مورد سوختگی در قسمت‌های مختلف پاها، چند اثر سوختگی کهنه بر روی دست‌ها و یک پارگی عمیق در سر دختر بچه را محرز می‌کند و اعمال شکنجه‌ی سنگین بر کودک را قطعی اعلام می‌دارد. به نظر پزشکی قانونی، دختر بچه‌ی شکنجه‌شده باید در بیمارستان بستری شود و مورد درمان قرار گیرد، اما پدر دختر که به اعمال شکنجه از سوی خود و زنش اعتراف کرده، به بهانه‌ی نداشتن امکانات مالی از معالجه و مداوای دخترش سر باز می‌زند و علیرغم اصرار کلیه‌ی دست‌اندرکاران، حاضر نمی‌شود دخترش را در بیمارستان بستری کند.

بی تردید در دنیای متمدن امروزی، چنین رفتاری را با سگ و گربه هم انجام نمی‌دهند، چه رسد با انسان و کودک انسانی، چرا که در آنجا هیچ کس صاحب جان و خون آن دیگری نیست، اما در منطق دگماتیک شریعت خواهی بنیادگرا، گویا این استدلال طبیعی، منطقی و پذیرفتنی است. اگر در هر کجای دنیا، نه فقط در اروپا و آمریکا، بلکه در افریقا و کشورهای فقیر و دیکتاتورزده نیز، چنین اتفاقی می‌افتاد، کودک شکنجه شده مستقیماً و بدون سوال از کسی در بیمارستان بستری می‌شد، اما اینجا ایران است و در ایران اسلامی زمان دیگری به جز پایان قرن بیستم و آغاز قرن بیست و یکم جاری است. در اینجا قوانینی حاکمند که با منطق و عقل انسان امروزی نمی‌خوانند و قابل توجیه نیستند:

— اینجا پدر در نقش "ولی" و "صاحب" جان و مال دخترش می‌تواند و حق دارد که کودکش را شکنجه بدهد، و حتی به اصرار دستگاه قضایی و پزشک

قانونی برای بستری کردن و درمان کودک شکنجه دیده و دردمندش واقعی نگذارد.

— این جا پدر و جد پدری می توانند دختر بچه را بکشند، ولی برای این کار مشمول قانون قبیله ای قصاص نشوند.

— این جا پدر می تواند خون فرزند خود را به سادگی معامله کند، بفروشد یا ببخشد.

— این جا سنت های دوره ی قبیله ای و جاهلیت جاری است و حق جان آدم ها در رابطه با خویشاوندی و سالارمندی مرد و پدر تعیین می شود. این جا نه کسی می تواند کودک را بدون اجازه ی پدر از شکنجه و آسیب حفظ کند، نه کسی قادر است جلودار پدری باشد که به خود حق می دهد در مورد جان دختر و فرزندش تصمیم بگیرد و او را محکوم به مرگ تدریجی، یا فلج جسمی و روحی کند.

فراموش نکنیم که بر اساس پرنسیپ های عمومی در جهان متمدن امروزی، این فقط حیوانات نیستند که مورد حفاظت جامعه اند، بلکه اموال بی جان و اشیا نیز به نوعی از حراست برخوردارند. مثلاً اگر کسی بخواهد خانه اش را بدون سبب به آتش بکشد، یا اشیای منزلش را خرد و خاکستر کند، بالاخره از سوی دیگران و نهایتاً نمایندگان قانون مورد پرسش قرار می گیرد و احیاناً برای تشخیص سلامت روحی به دکتر و روانشناس معرفی می شود. با این وجود طبق قوانین اسلامی ایران حتی چنین حمایتی از فرزندی که مورد آزار پدرش قرار می گیرد، مضایقه می شود.

این است که مدرتی دیگر طول می کشد تا پدر و مادر به "دادگاه" فراهانده می شوند. شرکت آنان در شکنجه ی دخترشان با توجه به تمام قراین صریح و روشن، به اثبات می رسد، اما:

— پدر از نظر شکنجه ی دخترش به هیچ مجازاتی محکوم نمی شود، چرا که وی طبق اوامر دینی و مفاد "شرع مبین" نه فقط اختیار حضانت فرزند خردسالش را به عهده دارد، بلکه صاحب جان دخترش هم هست. از همین رو

حق دارد با وی که گویا حتی به اندازه‌ی حیوانی ارزش ندارد، هر رفتار
ستمگرانه‌ای که می‌خواهد داشته باشد.

می‌دانیم که در دنیای امروزی بسیاری به نگهداری حیوانات خانگی علاقه
دارند و سگ و گریه‌ای در خانه نگهداری می‌کنند. شنیده و خوانده‌ایم که هر
وقت معلوم شده کسی با حیوانات زبان بسته‌ی خود بدرفتاری کرده، به دادگاه
رفته و به محکومیت‌های سنگین محکوم شده است. در این صورت صلاحیت
چنین کسی برای نگهداری حیوانات خانگی مورد بررسی قرار می‌گیرد و در
بسیاری موارد، حتی از حق خرید و نگهداری حیوانات محروم می‌شود. اما
قبل از همه‌ی اینها حیوان یا حیواناتی که مورد آزار و بدرفتاری قرار
گرفته‌اند، تحت مداوا قرار می‌گیرند و تا زمان صدور حکم دادگاه در
موسساتی مخصوص حیوانات شکنجه‌دیده نگهداری می‌شوند. همه‌ی این‌ها
برای آن است که در دنیای امروزی:

– هیچ کس حق بدرفتاری با حیوانش را ندارد، چه رسد به این که حق
بدرفتاری با آدم‌ها را داشته باشد و،

– شکنجه ماهیتاً جرم است، حتی شکجه‌ی حیوانات زهرداری مثل مار.
با این وجود این دختر ۱۱ ساله به اندازه‌ی سگ و گریه و مار این ممالک
و جوامع حق و امنیت ندارد و مورد حفاظت جامعه و قوانین اسلامی و
بنیادگرا قرار نمی‌گیرد، چرا که طبق احکام باقیمانده از مناسبات قبیله‌ای، در
جامعه‌ای کم‌رشد و عقب‌مانده فرزندان از آن پدرانند و حق جان و مالشان به
عهده‌ی این ولی و وصی و صاحب و مالک فطری است. در اینجا شکنجه
کودکان قانونی است و به اصطلاح خودشان: "ابوین (قانونا" و شرعاً) حق
تنبیه (شکنجه) طفل را دارند" (۱۳۴).

(۱۳۴) – مجموعه‌ی کامل قوانین و مقررات، ماده ۱۱۷۹ قانون مدنی ایران
اسلامی، ص ۲۹۲.

بی سبب نیست که دادگاه اسلامی، نامادری را بر اساس شواهد و اعترافات موجود گناهکار می‌شناسد، اما برای محکوم کردن او احتیاج به باقی ماندن شکایت و دادخواهی پدر دارد! اما پدر خود سهیم و شریک شکنجه است. وی زنش را دوست دارد و به خاطر او حاضر است دختر و شکنجه‌ی دخترچه‌اش را به هیچ ببخشد که می‌بخشد. با این عمل نامادری شکنجه‌گر از بابت شکنجه‌گری تبرئه می‌شود و به خاطر جرائم دیگر فقط به ۴ ماه زندان محکوم می‌شود که اجرای آن نیز با توجه به پس گرفتن شکایت از سوی پدر، جای سوال پیدا می‌کند.

جالب است که طبق این گزارش، آدمی با عنوان "سرپرست مجتمع قضایی قدس" در برابر سوال کسانی که هنوز هم فکر می‌کنند در آن کشور قانونی هست و بارقه‌ای از "مدنیت" و تعقل و بشردوستی می‌دمد، به صراحت می‌گوید:

— وظیفه‌ی ما این است که قانون! را پیاده کنیم و بر اساس محور قانون عمل کنیم نه بیشتر و نه کمتر. در مورد این پرونده نیز قانون (شرعی جمهوری اسلامی) تمام و کمال رعایت شده و کاملاً مشخص است. فردی اعلام جرم کرده و بعد خودش رضایت داده است."

این حرف بدان معنی است که کسی کودکی را شکنجه کرده، صاحبش که پدرش باشد اعلام جرم کرده و بعد هم طرف را (مثلاً) انگار بخاطر شکستن یک ظرف بی‌ارزش) بخشیده است! پس هیچ به هیچ، یعنی که گویا:

— نه انسانی و کودکی شکنجه شده،

— نه جرمی اتفاق افتاده و،

— نه مساله‌ای باقی است.

به قول ناصرالدین شاه "چرا باید به خاطر آب شور بحر خزر مذاق شیرین دوست (روس) را تلخ کرد."

بالاخره با پایان کار "دادگاه" طبق قانون بی قانون جمهوری اسلامی، دختر ۱۱ ساله ی شکنجه شده تحویل همان پدری داده می شود که:

... اولاً" در برابر شکنجه ای که بر وی روا شده است ساکت مانده،

... دوما" با شکنجه گر همکاری کرده،

... سوماً" خود مرتکب شکنجه ی این موجود بیچاره شده و،

... چهارماً" هنوز هم از کرده ی خود پشیمان نیست که هیچ، به قول آقایان در انکار خود باقی است و حتی در کنار شکنجه گر ایستاده و برای نجات وی رضایت نامه نوشته و وثیقه گذاشته است. آیا این عمل از انداختن یک بره ی بی گناه به قفس گرگی وحشی بدتر و به مراتب غیر انسانی تر نیست؟

از این جا می شود فهمید که وقتی دختر بچه ی بیچاره طبق گزارش روزنامه با گریه و آه و ناله از دادگاه می خواست که نامادریش را ببخشند و به خانه برگردانند، از چه نگرانی و ترسی لبریز بوده و تا کجا از دلهره ی نه فقط سوختن پوست، بلکه این بار سوختن گوشت و استخوانش زجر می کشید. این است مفهوم به قول آقایان "جامعه ی مدنی اسلامی" و ادعاهایی چون "گذر به دوره ی اجرای "قوانین اسلامی" این چنینی. هر چه هست، مقام قضایی مذکور حداقل در این مورد راست می گوید که با موضوع شکنجه ی این موجود بی گناه طبق "قانون قصاص جمهوری اسلامی" رفتار شده است (مشک آنست که خود ببوید).

در هر حال این تراژدی و نحوه ی برخورد با آن نشان می دهد که در اسلام و شرع و فقه اسلامی نه فقط حق نگهداری و صیانت و حضانت کودک، بلکه خیلی بالاتر از آن، حتی حق جان و مال و زندگی فرزند و فرزندان در اختیار پدر است. در نتیجه آنجا که بنیادگرایان اسلامی از رابطه ی عاطفی پدران و دختران سخن می رانند، نیتی جز بیان و حفظ رابطه ی مالکیت بر دام و حیوانات و حتی اشیاء کم ارزش ندارند.

در این مورد مشخص شریعتی فکلی همان نظری را بیان می کند که مطهری

آخوند و هر دو بر همان باورند که هر مجتهد و عالم اسلامی "مجاهد و غیر مجاهد" دیگری. این یگانگی چه چیزی را نشان می‌دهد جز این که:
– در عمل هیچ فرقی بین "شریعت خواهان و بنیادگرایان اصلاحگر" با "شریعت خواهان و بنیادگرایان محافظه کار و مرتجع" وجود ندارد و همه‌ی اینان وظیفه‌ای جز برپایی مناسبات اجتماعی و ارزش‌های موجود در جامعه‌ای قبيله‌ای را ندارند و از همین رو همه، از سویه‌های مختلف، به یک بستر مشترک می‌ریزند.

۴- شیر مادر به چند؟

علی شریعتی در تلاش برای توجیه اسلام و سنت‌های پدرسالار اسلامی در خانواده، تا آنجا پیش می‌رود که پا روی بسیاری از ارزشهای عمومی و متداول انسان معاصر می‌گذارد. وی به این اعتبار که فکر می‌کند حق حضانت و مالکیت پدر حکمی اسلامی و مقدس است و کسی را یارای مقابله و مخالفت با آن نیست، بهتر آن می‌بیند که آن را همانند بسیاری از احکام مقدس دیگر، به اجبار هم شده بپذیرد و به جای آن بهای محرومیت مادران را به پول بپردازد و با این کار عدالت اسلامی را به اجرا در آورد.

"در صورتیکه در اسلام، اسلام اول و خالص، نه اسلام فعلی مخلوط - از نظر شخصیت و حقوق، زن بقدری مستقل است که حتی برای شیردادن فرزندش می‌تواند از شوهر مطالبه‌ی مزد کند." (شریعتی، ص ۸۰)

این جاست که شریعتی که در آغاز بحث از نظم ظالمانه‌ی جنسی در خانواده‌های کهنه‌پرست اسلامی انتقاد می‌کند، چشم و گوش می‌بندد تا نبیند و نشنود که تحت نظم خانوادگی متکی بر احکام اسلامی، بر مادران نگویند بخت طلاق داده شده که از حق حضانت و حتی ملاقات فرزندانشان محروم

می‌شوند، چه می‌گذرد، یا چگونه تهدید محرومیت از حق حضانت جگرگوشه‌ها، خیلی از زنان و مادران را که مجبورند یک عمر زندگی توأم با عدم تفاهم و اختلاف را تحمل کنند، شکنجه می‌کند. نه، وی برای رهایی اینگونه زنان و مادران از این تهدید و این همه دردمندی و ظلمی که وقت طلاق متحمل می‌شوند،

— نه خواهان تغییر قوانین بر اساس دست‌آوردهای جهانی و مصویات مربوط به حقوق بشر جهانی است،

— نه می‌خواهد که این دست‌آوردهای برابری طلب را جایگزین نظم ظالمانه‌ای کند که خود ماحصل اجرای شرع و سنت‌های اسلامی است. نه! وی به جای هرگونه اصلاحگری و اصلاح‌طلبی و چاره‌سازی منطبق با منطق جهان امروزی، به سراغ سنت‌های "اسلام راستین" خود می‌رود و شیر فروشی را تنها راه چاره‌ی مادران ستم‌کشیده می‌یابد و عرضه می‌کند. شریعتی را چه غم که از این طریق، مادران، که گویا باید بهشت آن جهانی را زیر پا دارند، نه زندگی انسانی این جهانی را، تا حد دایه‌ی فرزندان‌شان و حتی فروشنده‌گان شیر گاو و گوسفند تنزل می‌یابند. قبلاً" بحث شد که شریعتی در انتقاد کردن چهره‌ای بشردوستانه و اصلاح‌گرانه دارد، ولی چون راه حلی ندارد، در جریان نشان دادن راه رهایی و ارائه‌ی مدل جایگزین نهایتاً" به همان وزطه‌ای در می‌غلند که دیگر حامیان خانواده‌های کهنه‌پرست اسلامی در غلتیده‌اند.

جالب است که این پیام و فرمول‌بندی، امروزه روز در بین جمعیت‌های اسلامی و حتی در جمع به اصطلاح "فمینیست‌های اسلامی" ایران طرفداران جدی پیدا کرده است. حتی کسانی آنرا اصلاح اقتصادی به نفع زن فرض می‌کنند و برای تحققش طرح اجرایی می‌نویسند و تبلیغ می‌کنند.

طبیعی است که پذیرش اصول قضایی و حقوقی نظامی اجتماعی متعلق به صدها سال پیش، و تبعیت از سنت‌ها و عرف و عادات ناظر بر مردم عموماً" کم‌فرهنگ و فاقد تمدن و تکنیک، جز به راه حل‌های اصلاحی این

چنینی نمی‌انجامد. در واقع آنچه باید در این رابطه اصلاح شود، پذیرش حق دارایی و حضانت یکسان و مشترک مادر و پدر، لغو حق مالکیت انحصاری مرد و حقوق ناشی از ریاست پدر بر خانواده و فرزند، و شناختن شکنجه و تنبیه کودکان و زنان در خانه و خانواده به عنوان جرم نابخشودنی است. اما این آقایان بهتر از هر کس دیگری می‌دانند که انجام این امور، نه شرعی است و نه منطبق با احکام و سنت‌های اسلامی، و برای تحقق چنین مناسباتی که منطبق با منطق امروزی‌اند، جدایی کامل دین و سیاست تنها راه ممکن است. و گرنه، با پرداخت بهای شیر مادران، نه زنان به حق و حقوق امروزی خود می‌رسند و نه بچه‌ها از طوفانهای مسایل و مشکلات به ساحل عافیت. بدیهی است که این رهنمودهای معیوب و غیراخلاقی و غیرمنطقی را باید قبل از همه به حساب شریعت خواهی و بنیادگرایی، دخالت دین در حکومت و مجبور کردن مردم برای قبول احکام و سنت‌های هزاره‌های پیشین نوشت، نه فقط به حساب این یا آن بنیادگرایی منفرد، دکماتیک، اغفال‌شده و راه خرد و دانایی گم‌کرده.